محمود دولت آبادی و جملات کلیدی کلیدر

باوند سوادکوهی، احمد

پیش درآمد

بدون شک وقتی رمان کلیدر را می‏خوانی،چه از سر علاقه،چه از سر تفنّن،پابه‏پای‏ قهرمانان،گوسفندچرانان،تفنگداران و...حرکت می‏کنی.آن‏جا که سخن از تفنگدار است و گلوله،به نظر می‏رسد که دولت آبادی یک نظامی بوده باشد،آن هم نظامی محض.قلم او نظامی‏ست.آن‏جا که سخن از اسب-قرات-می‏کند،خود سواری چابک به نظر می‏رسد و اسب‏شناسی ماهر.آن‏جا که سخن از بلقیس-مادر شوهر زیور-می‏رود،به نظر می‏رسد که...

آن‏جا که لازم بداند سخن را می‏پراکند،می‏چلاند،اطناب را به درستی به‏کار می‏برد.امّا آن‏جا که لازم باشد سخن را ببرد،می‏برد،با یک کلمه بازی می‏کند.شب فروافتاد و آن‏ جاهای دیگر.

یکی از نکته‏های رمان کلیدر،سبک نویسندگی دولت آبادی است،-سبک خراسانی- سبکی که واژه‏های محلی کردی و ایلیاتی را در خود به زیبایی جای داده است.سبکی که‏ او را از نویسندگان دیگر متمایز کرده است.

انتخاب اسم شخصیت‏های رمان،یکی دیگر از نکاتی‏ست که نباید آن را فراموش کرد. اسم شخصیت و قهرمان رمان جذاب است،اسم‏هایی که در ذهن خواننده حک می‏شود: مارال،بلقیس،خان عمو،خان محمّد،گل محمّد،بیگ محمّد،زیور،شیدا،شیرو،بابقلی بنداز، آتش،اصلان نامزدباز و کلمیشی،...از نکات مهم و دل‏نشین این کتاب به‏کار بردن آداب و رسوم و فرهنگ مردم منطقه در خلال زندگی و شخصیت‏های رمان است.

رسم چهارشنبه سوری ص 770،چشم زخم ص 747،دیدار اهل خاک رفتن در شب‏ عید ص 798،مزد سلمانی و دلاک را به صورت سالانه دادن ص 812،نوع قسم«جد، کمر آدم را می‏زند»،ص 812.

استفاده‏ی وسیع از ضرب المثل‏ها،نشر کلیدر را دل‏نوازتر کرده است.نگارنده این‏ ضرب المثل‏ها را جمع‏آوری کرده است.دولت آبادی با مهارت چنان ضرب المثل‏ها را به‏کار می‏برد که خواننده را به سوی خود می‏کشاند،چنان‏که اکثر ضرب المثل‏ها در ذهن می‏ماند. نمونه:

زبان سرخ سر سبز می‏دهد بر باد،ص 814،سر که درد نمی‏کند،دستمال نمی‏بندند، ص 814،کلاغ را در آسمان نعل می‏کنند ص 819،با نیم من عسل هم نمی‏شود خوردش‏ ص 819،یا رومی روم یا زنگی زنگ ص 1002،

خانه از پای بست ویران است‏ خواجه در بند نقش ایوان است

ص 1032،یک شب که‏ هزار شب نمی‏شود ص 1049،کوه به کوه‏ نمی‏رسه آدم به آدم می‏رسه ص 1055 و...

از دیگر نکات برجسته‏ی رمان کلیدر افسانه‏گویی شخصیت‏های رمان است:

افسانه‏گویی خان عمو-اوسنه-گرگ و بره،ص 738

دولت آبادی نویسنده‏یی است که در کلیدر لحظه‏ها را شکار می‏کند.خود به دیدار لحظه‏ها و وقایع و خطرها می‏رود و خواننده را با خود به همراه می‏برد.رمانش بازگوکننده‏ی‏ طبقه‏یی خاص از مردم نیست.از ده‏نشین و شهرنشین گرفته تا چادرنشین و نظامی،کدخدا و قهوه‏چی،تفنگدار و چوبدار،میش و گرگ، بلوچ و افغان،چوبه‏ی دار و گلوله،خیانت و برادری و...را دربرمی‏گیرد.

کلیدر رمانی است که از تحولات جامعه‏ی‏ زمان خود غافل نیست.تحول سنّت‏ها در آن‏ مشاهده می‏شود.حزب توده به روستا کشیده‏ می‏شود.به جرأت می‏توان گفت:کلیدر زندگی‏ است که آن را باید خواند و مرور کرد و تجربه! تا جایی که واژه‏هایش را با زر باید نوشت. به راستی کلیدر فراخ دامن است.

جملات کلیدی کلیدر،جلد سوم و چهارم

1-مرگ از روبه‏رو نمی‏آید،مرگ پابه‏پا می‏آید،با آدم می‏زاید:ص 623.

2-همین‏که پای به زندگی گذاشتی،گام در آستانه‏ی مرگ هم گذاشتی:ص 623.

3-اگر بخواهی از مرگ بگریزی،به زندگانی باید پای نگذاری:ص 624.

4-نان و خرمایی که به توبره داری!خاک را می‏توانی بشورانی:ص 631.

5-مورچه موجود بردباری‏ست:ص 631.

6-عمر سفر کوتاه است:ص 645.

7-این دوره مثل این است که آدم میان یک بیابان پر برف دارد راه می‏رود.خودش، شاید نداند،امّا چشم‏های گرگ‏هایی مراقبش هستند که ببینند کی او دست و پاهایش کرخ‏ می‏شود،به زانو درمی‏آید،یواش‏یواش پیداشان می‏شود،دوره‏ات می‏کنند،وقتی دوره‏ات‏ کردند،دیگر کار تمام است:ص 648.

8-نباید گذاشت که پاها به لرزه بیفتند.اگر زانوها لق شوند،کار ساخته است،از پا درآمده‏ای:ص 648.

9-دشت نیشابور،دشت هزاران کاریز،بخشاینده،دشت دلاوران به خاک افتاده با کهنه زخم خنجران بر پهلوگاه،سم‏کوب،دشت بیداد:ص 652.

10-مرد روی اسب گرسنه‏تر می‏شود،ص 656.

11-خانواده‏ی بزرگ،ایران،همیشه فدای خانواده‏ی کوچک،فدای خانواده شده است: ص 658.

12-غریبه نباید به خانه‏اش شبیخون بزند:ص 659.

13-بلوچ تیرش خطا نمی‏رود،با گلوله‏ی سرب بزرگ شده است:ص 661.

14-آدم به یک ورق برگشتن زندگی‏اش وارونه می‏شود:ص 661.

15-دست اجل را نمی‏شود برید،خطا دنیا را باید دور کشید.مرگ شتری‏ست که در خانه‏ی همه می‏خسبد:ص 662.

16-می‏گویند کارد هیچ وقت دسته‏ی خودش را نمی‏برد،امّا در این دوره گویا دارد جور دیگری می‏شود،کارد هم دسته‏ی خودش را می‏برد:ص 672.

17-زندگی رم کرده است.هیهات!کجا می‏بایدش جست:ص 685.

18-زمین مثل آدم است.مرد که زنش را به دیگری وانمی‏گذارد!مال و حشم هم،به‏ همین قرار:ص 687.

19-آدم هرچه سیر باشد،باز هم به اندازه‏ی ناشتای فرداش می‏تواند بخورد:ص 709.

20-این‏که مردی بیش از یک هم‏بالین داشته باشد دردی نیست.زن ایلیاتی بدان خو کرده است.امّا این که زن نازا باشد،دردی‏ست:ص 724.

21-میش نازا را بیش از دو بهار نگاه نمی‏دارند.پای در سومین بهار ننهاده به کاردش‏ می‏سپارند:ص 724.

22-مرگ روی زیبایی هم می‏تواند گام بردارد:ص 726.

23-هنگامی که خشم و مهر،کینه و دلشستگی به آشتی درآمده‏اند،زبان سنگ‏ می‏شود:ص 728.

24-هنگامی که سخن سیر آشتی ندارد،بر کناره رفتن،جوانمردانه بهتر:ص 729.

25-حجاب شرم،دریده نباید:ص 729.

26-نیروی پیران،در لق‏لق چانه‏شان است:ص 729.

27-سایه‏ی پدر را چون نیم‏خدایی باید گرامی داشت:ص 729.

28-زخم زبان،زخم جان بار می‏دهد:ص 729.

29-پروا اگر از میان برخیزد،پیری و برادری،پدری و سالاری رد گم می‏کند:ص‏ 729.

30-مالیات را از داشته باید گرفت،نه از نداشته:ص 732.

31-بعضی بدی‏ها بدجوری به چشم آدم‏ می‏خورد.آدم را پریشان می‏کند.امّا بعضی‏ بدی‏ها را آدم دوست دارد:ص 736.

32-حساب و حساب‏کشی کار پیله‏ورهاست:ص 747.

33-جوجه تا نرسد،پوسته را نمی‏شکند: ص 748.

34-اگر آدمی‏زاد کار نکند،مرده است: ص 749.

35-برای بیابانی ماه نوروز دروازه‏ی سالی‏ است که پیش روی دارد:ص 760.

36-ایلاتی‏ها دیردیر به غریبه اطمینان‏ می‏کنند.مهمان را دوست دارند،امّا رازشان را با غریبه نمی‏گویند.راز دارند به خودشان‏ تعصب دارند در پیچ و خم کار خودشان‏ هوشیارند.اسب و گله‏هاشان عزیزهاشان‏ هستند.امّا از این‏ها عزیزتر برای هر ایلی، برادرش است:ص 766.

37-آدم غریب هم هر روز یک بار دلش‏ می‏گیرد.آخر هر روز و آخر هر سال،غروب و عید:ص 767.

38-بیابان حساب و کتاب ندارد:ص 767.

39-رعیت مردم،تا نان داشته باشند، سرشان وانمی‏جنبد.امّا گرسنگی پکرش‏ می‏کند:ص 778.

40-هر رعیتی زمستانش را با دست‏گیری اربابش به نوروز می‏رساند:ص 778.

41-شاید بتوان درد زخم را تاب آورد،امّا این‏که تو را چندان سفیه بپندارد که در گوشت بخوانند خیال زخم تو را به درد واداشته،شاید تحمل‏بردار نباشد:ص 785.

42-چشم‏ها دروغ نمی‏گویند:ص 792.

43-بلوچ با بلوچ درنمی‏افتد:ص 792.

44-مردان با پای خود به خانه‏ی اندوه قدم نمی‏گذارند!دل‏آزردگی مرد را به‏ کودکی‏اش می‏برد:ص 798.

45-مرد و مرگ،دو خصم‏اند که زیر یک سقف زندگانی می‏کنند درون یک کالبد:ص‏ 798.

46-شتر زیر کارد که خوابانده می‏شود،گریه می‏کند:ص 800.

47-روزگار،گرگ را هم به آسیابانی وامی‏دارد:ص 811.

48-چشم دلاک و مرده‏شوی را فقط خاک گور می‏تواند سیر کند:ص 817.

49-هر گوساله‏یی یک روز از شیر مادرش واگرفته می‏شود.آن وقت باید یوغ را به‏ شانه بکشد:ص 819.

50-کشتن شتر که دیدن ندارد:ص 833.

51-پیرزن از چیز کلفت نمی‏ترسد:ص 846.

52-هنگامی که برابری با قدرت در توان نباشد،امید برابری با آن هم نباشد،در فرومایگان سازشی درونی رخ می‏نماید.این سازش راهی به ستایش می‏یابد.میدان اگر بیابد به عشق می‏انجامد:ص 852.

53-بسا که پاره‏یی از فرومایگان مردم،در گذر از نقطه‏ی ترس و سپس سازش،به‏ حد ستایش دژخیم خود رسیده‏اند و تمام عشق‏ها گم کرده‏ی خویش را در او جست‏وجو کرده و-به پندار-یافته‏اند!این،هیچ نیست مگر پناه گرفتن در سایه‏ی ترس،از ترس:ص‏ 852.

54-کلیدر فراخ دامن است:ص 854.

55-چوب جنگلی را صد بار هم که رنده بزنی،باز هم همان چوب جنگلی‏ست. گزنه‏هایش به تنه چوب باقی‏ست:ص 855.

56-خان محمّد خوی شتر را داشت.سنگین حال،خاموش،کینه‏مند،دیر برمی‏افروخت،امّا مباد که برافروزد!طغیان باد فوران آتش،بیمناک،ص 859.

57-خبر زیر سنگ هم نمی‏ماند:ص 860.

58-دزد دنبال بازار آشفته می‏گردد:ص 864.

59-سنگینی هر کسی روی زمین است.نه روی شانه‏ی دیگر:ص 865.

60-پدرها هیچ وقت آن قدر از پسرهاشان بیزار نمی‏شوند که عاقش کنند:ص 867.

61-برای تکیه دادن،دیوار هم دست کمی از شانه‏ی شتر ندارد:ص 873.

62-لقمه‏ی حلال همان نان خشک کمه‏ی خیک است.امّا لقمه‏ی حرام چرب‏ست، پر روغن است.شیرین است و خوب سیرت می‏کند.آدمیزاد عادت می‏کند:ص 890.

63-مروت از مروت برمی‏خیزد:ص 891.

64-راه پیمودن چوبان،وزن و آهنگی دیگر دارد.بیش‏تر آرام و سنگین و جسورانه‏ است.چوپان با چریدن راه می‏رود.حتا هنگامی که گله رو به آب دارد:ص 904.

65-عشق و رنجت را به همان حد مجال بروز بده که پرش قلب دیگری را نخراشد: ص 914.

66-حقا که نان گدایی غیرت‏کش است:ص 916.

67-در کلیدر ستاره تنها ستاره نیست. دوست است.ستارگان دوستان‏اند یاران و برادران نگاهبان‏اند.راهنمایان‏اند.چشمان‏ خیره‏ی شب،همدمان خواب از بر گریختگان. چوپانان:ص 917.

68-خواب،نیایش خاموش است.نیایش‏ بودن.چراکه در این دم تو همانی که خدا را پسند می‏افتد!تسلیم،تسلیم.معصوم و بی دفاع.خدای کهن.همین را می‏خواهد:ص‏ 919.

69-نان خشک،بی آب از گلو پایین‏ نمی‏رود:ص 934.

70-زنگی اگر به گردن شتر نباشد،وهمی‏ در گام برداشتن آن است.گام‏های خاموش در وهم شب کویر:ص 936.

71-نان مفت غیرت برای مرد نمی‏گذارد: ص 945.

72-زن نباید در خانه‏ی اجنبی بخوابد: ص 962.

73-هیچ زده‏ای بی‏خورده نمی‏ماند!ص‏ 963.

74-برای زبان،یک چرخش ملایم کار آسانی‏ست:ص 971.

75-دریغ از تنگنای قفس بر گرداگرد پلنگان:ص 991.

76-تزویر فن ستیز است:ص 1002.

77-جنگ از نگاه هر جنگنده یعنی دفع‏ شر:ص 1102.

78-آدم وقتی فرصت این را دارد که به‏ مرگ فکر کند،از آن می‏ترسد:ص 1003.

79-وقتی انسان را تا به دار بکشند،دق‏ مرگ می‏کنند.می‏خواهی قی کنی فکرش را بکن.تو را مثل گوسفندی که برای‏ پوست کندن به سه پایه بکشی،می‏کشند بالای دار.وقتی داری می‏میری.تقلا می‏کنی، دست و پا می‏زنی،امّا بالاخره خفه می‏شوی، بعدش تازه خفت شروع می‏شود.تاب‏ می‏خوری،باد می‏کنی.تنبان پایت پایین‏ کشیده می‏شود.گیوه‏هایت اگر پایت باشند هر کدام به یک طرف کج می‏شود.نیم‏تنه‏ات به‏ تنت گریه می‏کند.از قواره‏ی آدمیزاد در می‏روی.دیدنت کفاره دراد!تف به همچین‏ مرگی:ص 1003.